

صورت خدا بودن انسان در ادبیات ادیان ابراهیمی و ایده برابری بنیادین؛ مطالعه موردی اندیشه جان لاک

محمود پروانه *

چکیده

صورت‌گونگی انسان نسبت به خدا، در ادبیات مقدس ادیان ابراهیمی از جمله اسلام مشترک است و در ادبیات فارسی نیز به چشم می‌خورد. مسئله این است که با وجود این اشتراک، اندیشه‌ها و در نتیجه الگوهای متفاوتی از فرهنگ و آیین، خانواده، سیاست و مالکیت در بین پیروان این ادیان شکل گرفته و تحول یافته است که ناشی از تفاسیر متفاوت قدیم و جدید از این رابطه خلقی انسان با خدا و به دنبال آن مسائل بنیادینی همچون نسبت آدم و حوا، هبوط، زندگی زن و مرد و فرد و جمع در زمین / دنیا و... است. به‌ویژه ایده صورت‌گونگی، مبنای برابری یا نابرابری بنیادین و از جمله تحول امر سیاسی بوده است. این مقاله ضمن اشاره به این ادبیات مشترک ادیان، به مطالعه موردی اندیشه جان لاک می‌پردازد که چگونه تلاش کرده است با بحث‌های الهیاتی متکی بر صورت‌گونگی، ایده برابری بنیادین انسان‌ها را تصویر کند و بنیانی الهیاتی برای برابری در حق شهروندی و نظم سیاسی مبتنی بر رضایت فراهم آورد. روش توصیفی و تفسیری مقاله، از نظریه تاریخ مفهومی راینهارت کوزلک و از ادبیات جرمی والدرون به‌عنوان چارچوب نظری بهره برده است. این پژوهش نشان می‌دهد که برخلاف تصور برخی سکولارها، مهم‌ترین بنیان‌گذاران تجدد سیاسی بی‌نیاز از الهیات نبوده‌اند. همچنین قرابت ادیان ابراهیمی امکان انتقال تجارب معرفت‌شناختی و روش‌شناختی در بین آن‌ها را فراهم می‌کند. این مقاله می‌تواند فرصت مطالعات

* استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه بیرجند، قم، ایران (hz.alemi@gmail.com).

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۰۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۱۶

مقایسه‌ای و انتقادی برای بررسی چرایی تفاوت تفاسیر الهیاتی و سیاسی در بین متفکران ادیان ابراهیمی با وجود اشتراک در چنین ایده‌هایی را فراهم کند.

کلیدواژه‌ها: صورت خدا، سفر پیدایش، برابری بنیادین، فهم دموکراتیک، جان لاک.

بیان مسئله

داستان آفرینش، مبتنی بر ترسیم رابطه سه‌گانه خدا، خلقت و انسان، بنیادی‌ترین و مهم‌ترین عنصر ساختار اندیشگی تاریخ تمدن‌ها و از جمله ادیان است. در ادبیات متون مقدس ادیان ابراهیمی در مورد آفرینش انسان، ایده‌ای وجود دارد با عنوان صورت‌گونگی آدم نسبت به خدا. این ایده در ساختار الهیاتی و ادبیات پیروان این ادیان نمایان شده است. از جمله جناب حافظ چنین می‌فرماید که وقتی خداوند می‌خواهد خود را ببیند به آدم (انسان) می‌نگرد:

جلوای کرد رخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
نظری خواست که ببند به جهان صورت خویش خیمه در آب‌وگل مزرعه آدم زد
که بیت دوم در برخی از نسخ دیوان آمده است (حافظ، ۱۳۷۱، غزل ۱۵۲)
مولانا نیز این رابطه خَلقی را چنین توصیف می‌کند:

خلق ما بر صورت خود کرد حق وصف ما از وصف او گیرد سبق
(مولوی، ۱۳۹۷، ج ۴: ۱۱۹۴)
در گلشن راز نیز در موارد متعددی آمده است: چون انسان آینه ذات و صفات الهی است، حق به صورت وی ظاهر است (لاهیجی، ۱۳۹۳: ۹۷، ۱۸۱، ۳۱۰ و ۴۹۳):

تو بودی عکس معبود ملانک از آن گشتی تو مسجود ملانک
مولوی آفرینش آدم بر صورت الهی را مستعار از طرف حق تعالی برای انسان می‌داند؛
آدمی را هر روز پنج و شش بار بی‌مرادی و رنج پیش می‌آید، بی‌اختیار او... و با این همه بی‌مرادی‌ها طبعش مقرّ نمی‌شود و مطمئن نمی‌شود که من زیر حکم کسی باشم. خلق آدم علی‌صورت در وصف الوهیت که متضادّ صفت عبودیت است مستعار نهاده است. چندین بر سرش می‌کوبد و آن سرکشی مستعار را نمی‌گذارد. زود فراموش می‌کند این بی‌مرادی‌ها را و لیکن سودش ندارد؛ تا آن وقت که آن مستعار را ملک او نکنند از سیلی نرهد (مولانا، ۱۳۸۶: ۲۳۲)

تبارشناسی ایده صورت‌گونه‌ی انسان نشان می‌دهد که ابتدا در عهد قدیم و سپس عهد جدید آمده است. برای اولین بار در آموزه‌های تورات ذکر شده است:

«و خدا گفت آدم را به صورت ما و موافق و شبیه خود بسازیم... پس آدم را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید و نر و ماده‌اش کرد و به او برکت داد». (کتاب مقدس، ۱۳۸۰، عهد عتیق، سفر پیدایش: جمله ۲۶ و ۲۷)

در قرآن کریم هرچند به صورت‌گونه‌ی انسان صراحت ندارد؛ اما در توصیف آفرینش آدم و رابطه خلّقی او با خدا (سجده: ۵، تین: ۴، مؤمنون: ۱۲ و...) و سپس معرکه هبوط و حضور این خلیفه در زمین (بقره: ۳۰) چنین نسبتی بین انسان و خدا قابل درک است. چنان که از مجموع ادبیات قرآن کریم خلقت ویژه انسان و نسبت خاص او با خدا و ویژگی خاص او در حیات، علم و قدرت نمایان می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۸، ج ۱۵: ۲۰؛ زمخشری، ۱۳۹۱، ج ۳: ۱۷۸) البته در ادبیات روایی اسلام به این صورت‌گونه‌ی تصریح شده است که پیامبر گرامی (ص) چنین فرمود "خلق الله آدم علی صورته".

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَمَّا يَزُوْنُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ فَقَالَ هِيَ صُورَةُ مُخَدَّنَةٍ مَخْلُوقَةٍ اصْطَفَاهَا اللَّهُ وَ اخْتَارَهَا عَلَى سَائِرِ الصُّورِ الْمُخْتَلِفَةِ فَأَصَافَهَا إِلَى نَفْسِهِ كَمَا أَصَافَ الْكُعْبَةَ إِلَى نَفْسِهِ وَ الرُّوحَ إِلَى نَفْسِهِ فَقَالَ بَيِّنِي وَ قَالَ وَ نَفَعْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (صدوق، ۱۴۱۶ ق، ج ۶: ۱۰۳؛ کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۳۴-۱۳۳)

خلق الله آدم علی صورته، طولہ ستون ذراعاً، فلما خلقه قال اذهب فسلم علی اولئک النفر من الملائكة جلوس (ابن حنبل، ۱۳۸۹، ج ۲: ۳۱۵)

این ایده‌های آنتولوژیک درباره ماهیت و رابطه خلّقی آدم با خدا و هستی، نسبت آدم و حوا، فلسفه هبوط این دو، و وضعیتشان در زمین، بنیان الهیات، آیین‌ها، ادبیات و اندیشه سیاسی در درون ادیان ابراهیمی بوده است. مسئله این است که با وجود اشتراک ایده صورت‌گونه‌ی و موضوعات پیامد آن در ادبیات ادیان یهود، مسیحیت و اسلام، نابرابری بین انسان‌ها به طور کلاسیک تعریف و اعمال شده و غلبه داشته است.

مثلاً در قرائت و تفسیر پولس رسول از صورت‌گونه‌ی، مردان را مصداق آدم و در نتیجه صورت خدا می‌داند و خلقت حوا و زنان را فرع بر مرد و حوا را مقدم در گناه نخستین دانسته، وی را صورت خدا نمی‌داند؛ لذا زنان وضعیت نابرابر و فروتری نسبت به مردان دارند (مکاسلند، ۱۳۸۹: ۳۷-۳۶)

در این میان اما متفکرانی ظاهر شده‌اند که ایده‌های متفاوتی نسبت به سنت فکری رایج ارائه کرده و حتی مسیر تاریخ تفکر و تمدن را تغییر داده‌اند. تفکرانی که در دنیای مسیحی با کسانی مانند دکارت شروع می‌شود و با لاک تداوم یافته و اوج می‌گیرد (گیلسپی، ۱۳۹۸: ۳۵۳)

این مقاله به دنبال این است که به این پرسش پاسخ دهد که الهیات جان لاک به‌عنوان یکی از مهم‌ترین بنیان‌گذاران تفکر مدرن در غرب، چگونه برابری بنیادین و به‌تبع آن اندیشه سیاسی خود را مبتنی بر الهیات آفرینش در باره رابطه صورت‌گونی انسان با خدا تولید کرده است؟

روش و چارچوب نظری

این پژوهش تحلیلی و تفسیری، علاوه بر استناد به مهم‌ترین آثار اندیشه سیاسی جان لاک، از نظریه تاریخ مفهومی راینهارت کوزلک برای فهم تحول مفهومی ایده صورت‌گونی انسان بهره می‌برد. همچنین برای فهم و تفسیر اندیشه جان لاک در موضوع پژوهش به اثر ارزشمند جرمی والدرون به‌عنوان چارچوب نظری پژوهش متکی است. اندیشه‌پژوهی که نقش مهمی در بازنمایی بنیان‌های الهیاتی اندیشه سیاسی در غرب به‌ویژه جان لاک داشته است.

نظریه تاریخ مفهومی راینهارت کوزلک به تاریخ مفاهیم و سیر تحول هم زمانی و در زمانی معانی آن‌ها در قالب فضای تجربه و افق انتظارات می‌پردازد. مفاهیم به کمک رویدادها شکل می‌گیرند و البته رویدادها را به قلمرو خود درمی‌آورند (کوزلک، ۱۴۰۱: ۱۹۲) همچنین برخی مفاهیم فراتر از تجربه‌اند و امر واقع را می‌سازند. در واقع تاریخ مفهومی به پیوستگی عین و ذهن معتقد است و هدفش یافتن حلقه‌های نظر و کنش است (بحرانی و همکاران، ۱۴۰۱: ۵-۸) این پیوند معنا و تجربه در واقع پیوند جامعه‌شناسی معرفت و تحلیل زبانی است (کوزلک، همان: ۱۸۱-۱۷۹)؛ بنابراین نظریه برخی مفاهیم، مفاهیم پایه هستند چرا که معنای آن‌ها، زیربنا و تعیین‌کننده چارچوب معنایی برای مفاهیم دیگر بوده و از قدرت تولید و تحول برخوردارند؛ (بحرانی، همان: ۱۰) لذا مفاهیم به‌تلهایی تغییر نمی‌کنند؛ بلکه زنجیره‌ای از مفاهیم در یک میدان معنایی خاص و شرایط خاص تغییر می‌کنند. این نظریه کمک خواهد کرد تا تحول معنایی ایده صورت‌گونی انسان نسبت به خدا را در الهیات و اندیشه متفکران مدرنی مانند جان لاک فهم شود. روشن نماید که چگونه از یک سو تحول امر واقع در آستانه عصر مدرن، عامل تحول این‌گونه مفاهیم شد و از سوی دیگر این معانی جدید مفاهیم، امر واقع و رویدادها را ساخته‌اند.

والدرون در اثر خود با عنوان خدا، لاک و برابری؛ مبانی مسیحی در اندیشه سیاسی لاک، تلاش دارد در همراهی و مبتنی بر اندیشه و آرای جان لاک به تبیین و دفاع از ایده برابری بنیادین^۱ برمی‌خیزد. والدرون علت انتخاب اندیشه لاک برای توضیح ایده برابری را چنین برمی‌شمرد که نشان دهد اولاً ایده برابری بنیادین لاک دارای زمینه‌ها و ادله تئولوژیک بوده و لذا در پایدارسازی این ایده توانمند است. ثانیاً این ایده‌ی اساسی بر کل نظریه سیاسی لاک از جمله موضوعاتی چون مالکیت، خانواده، بردگی، دولت و تساهل سایه افکنده است. برابری بنیادین فرض اساسی لاک در بحث اقتدار و ارتباط متقابل انسان‌ها با یکدیگر است (Woldron, 2002: 115,151). آثار مهم لاک همچون رساله‌ای در باب فهم بشر^۲، دو رساله در باب حکومت^۳، رساله‌ای در باب تسامح^۴ و عقلانیت مسیحیت^۵ مشحون از ایده برابری اوست. مسئله و پروژه لاک، برابری است و تلاش دارد نشان دهد که تنها الهیات است که می‌تواند اساس پایدار و مستحکمی برای ایده برابری بنیادین انسان‌ها فراهم آورد. در ایده لاک، برابری بنیادین به معنای برابری ذاتی و خَلقی انسان‌ها و متفاوت از برابری حقوقی است. لاک از پیش‌گامان و معدود اندیشمندانی است که توانسته است اولاً ایده برابری بنیادین انسان را توصیف کند و ثانیاً توصیف او از عهده برآمده و موفق بوده است. علت هم این است که از مسیر الهیات و ادبیات آن مبتنی بر صورت‌گرایی انسان به برابری می‌رسد؛ لذا در پاسخ به این سؤال که آیا دموکراسی الزاماً محصول سکولار شدن رادیکال مذهب است، می‌توان گفت که بنا بر ایده کسانی همچون لاک چنین نیست. پایه‌های دموکراسی به‌ویژه برابری از درون مذهب استوار و پایدار می‌شود؛ لذا لاک قرائتی انجیلی از دموکراسی ارائه کرده است و البته از این راه به دنبال دفاع از معقول بودن مسیحیت است (Woldron, 2002: 206-207).

هدف پژوهش

هدف علمی این مقاله اولاً توجه دادن به بنیان‌های هستی‌شناختی از جمله نمودارشدن آفرینش انسان و برابری و نابرابری خلقی او در ادبیات کلاسیک ادیان ابراهیمی است. ثانیاً به دنبال توسعه ادبیات امر سیاسی جدید

-
1. Basic Equality
 2. An Essay Concerning Human Understanding
 3. Two Treatises of Government
 4. A Letter Concerning Toleration
 5. The Reasonableness of Christianity

در ایران و بنیان‌های آن و به طور ویژه نقد تمدن‌شناسی و بخصوص اندیشه‌شناسی معاصر در اسلام و ایران است که از بنیان‌های الهیاتی اندیشه جدید غفلت کرده است. چنان‌که برخی از اندیشه‌پژوهان عمیق و عریق ایرانی توجه داده‌اند، امر جدید از درون امر قدیم و سنت پردازش و ساخته شده است^۱ و این درسی سترگ برای ما شرقی‌ها، مسلمانان و ایرانیان است. هدف پژوهشی و سیاست‌گذارانه این نوشتار ناشی از این بصیرت است که مطالعات نشان می‌دهد در عین توجه به تفاوت‌های الهیاتی این ادیان، به واسطه اشتراکات در الهیات و ادبیات، متأثر از مبانی اتنولوژیک در آفرینش انسان، نوع منازعات معاصر ایران و اسلام در حوزه فرهنگ، الهیات و امر سیاسی، قرابت بسیاری با آستانه تجدد در دنیای غرب مسیحی دارد. به‌ویژه این که بخش مهم و تأثیرگذاری از تأملات حول این مسائل را تفاسیر و برداشت‌های الهیاتی تشکیل می‌دهد. متون و ادبیات مقدس ادیان ابراهیمی از جمله اسلام دو تفسیر در باب برابری/نابرابری داشته‌اند. تفاسیر سنتی/کلاسیک، عمدتاً تحلیلی نابرابر از انسان و خلقت ارائه کرده‌اند؛ اما تفاسیر جدید در دوره معاصر به‌سوی برابری میل پیدا کرده‌اند؛ بنابراین پژوهش‌هایی مانند مقاله حاضر امکان مطالعات مقایسه‌ای و البته انتقادی میان ایده، ادبیات و آیین اسلام با دیگر ادیان را فراهم کرده، فرصتی برای تأمل درباره مسائل بنیادین به‌ویژه در حوزه فرهنگ و امر سیاسی را فراهم می‌کند.

پیشینه پژوهش

هیچ اثر مستقلی مرتبط با موضوع مقاله یعنی رابطه صورت بودن انسان و ایده برابری بنیادین با تکیه بر اندیشه سیاسی جان لاک پیدا نشد. هر چند آثاری وجود دارد که به ایده صورت‌گونی پرداخته‌اند که به مهم‌ترین

۱. ازجمله متفکران معاصر ایرانی که به این واقعیت توجه پیدا کرده‌اند می‌توان به این افراد و آثار اشاره کرد. سیدحسین نصر در آثاری مانند دانش و امر قدسی، سنت و مدرنیته، دین و نظم طبیعت اشاره دارد که نو به عنوان نفی سنت پدیدار شد اما ریشه در همان سنت دارد. علامه طباطبایی و شارح او در اصول فلسفه و روش رئالیسم، به عنوان مدافع پیوستار سنت، این ایده را می‌پرواند که تحولات عقلانی و فلسفی همواره در بستر سنت رخ می‌دهند. مرتضی مطهری در آثاری چون خدمات متقابل اسلام و ایران معتقد است که تمدن جدید غربی بدون میراث مسیحیت و فلسفه یونان شکل نمی‌گرفت. سید جواد طباطبایی در آثاری مانند دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، زوال اندیشه سیاسی در ایران و... بر این نظر است که هیچ امر جدیدی بدون انباشت سنت امکان ظهور ندارد و مدرنیته دگرگونی سنت رومی-مسیحی است. داریوش شایگان در آثاری مانند آسیا در برابر غرب و هویت چهل تکه و تفکر سیار، مدرنیته را فرزند ناخلف سنت می‌داند. رضا داوری اردکانی در آثاری همچون تأملاتی در مدرنیته و سنت و علم جدید و جهان جدید این گونه می‌اندیشد که نو همیشه با دگرگونی سنت آغاز می‌شود و هیچ دوره‌ای کاملاً گسسته از دوره پیشین نیست.

آنها اشاره می‌شود. در سنت عرفانی اسلامی و در ادبیات و آثاری کسانی مانند ابن عربی در الفتوحات المکیه و فصوص الحکم بحث‌های گسترده‌ای درباره انسان کامل و تجلی و به یک معنا صورت اسماء الهی در انسان وجود دارد که در متأثرین از او مانند ملاصدرا و اسفارش تداوم یافت. چنان که این ایده در سنت کلاسیک مسیحی نیز مورد توجه جدی بوده است؛ مثلاً فیلون اسکندرانی و دیگران، صورت خدا را به عقل /لوگوس مرتبط می‌دانند.

منابع متأخری نیز در این باره موجود است. در این آثار از دو اصطلاح *The Image of God* و *Imago Dei* استفاده شده است. میدلتون در اثر خود با عنوان *The Liberating Image: The Imago Dei in Genesis 1* تحلیلی کلاسیک و مستند درباره معنا و کارکرد صورت خدا در عهد عتیق ارائه کرده است.

کیلنر با کتاب *Dignity and Destiny: Humanity in the Image of God* یکی از جدیدترین و معتبرترین آثار نظام‌مند درباره انسان و کرامت او بر پایه ایده *Imago Dei* را ارائه کرده است. ولف در کتاب *The Anthropology of the Old Testament* انسان‌شناسی کتاب مقدس و پیوند آن با *Imago Dei* را تحلیل کرده است.

مقاله کلاسیک کلیتز با عنوان *The Image of God in Man* مبنای پژوهش‌های بسیاری در ادامه درباره *Imago Dei* بوده است.

وسترمن در *Genesis 1-11: A Commentary* تحلیلی انتقادی و بنیادین درباره پیدایش انسان و صورت الهی ارائه می‌دهد.

برث در اثر خود با عنوان *Church Dogmatics III/1* برداشتی رابطه‌محور از *Imago Dei* ارائه می‌دهد؛ یعنی انسان = رابطه/گفتگو. چنان‌که تحلیل رابطه‌گرایانه گرنز از *Imago Dei* در کتاب *The Social God and the Relational Self* در بحث‌های انسان‌شناسی مسیحی بسیار مورد استناد قرار گرفته است.

اثر مک فایدن *The Call to Personhood* بر شخصیت انسانی و بازتاب الهی بودن انسان متمرکز شده است. سید حسین نصر در اثر خود با عنوان *The Garden of Truth* تحلیلی عرفانی - حکمی درباره انسان و تجلی الهی در سنت اسلامی ارائه می‌دهد. چیتیک نیز در کتاب *The Sufi Path of Knowledge* به شرح ساختاری اندیشه ابن عربی و مفهوم "الانسان الکامل" به عنوان آینه الهی می‌پردازد.

پایان‌نامه‌های متعددی نیز درباره مفاهیمی مانند انسان کامل و رابطه انسان و خدا تدوین شده است. اما هیچ یک از آثار مذکور به موضوع این مقاله نپرداخته‌اند.

۱. ضرورت توصیف برابری بنیادین

الهیات و ادبیات برابری، نیازمند عملیات توصیف قبل از تجویز آن است. توصیفی که از واقعیاتی در ادبیات الهیات مقدس خبر می‌دهد که یا مغفول مانده و یا به حاشیه رانده و فرعی شده است؛ لذا ارزش کار کسانی همچون جان لاک در این است که پا در مسیر دشوار و ضروری توصیف و تبیین مبانی متقن برای برابری بنیادین انسان گذاشته است و نقص بسیار مهم کار سایر اندیشمندان و فلاسفه‌ای همچون جان رالز در این است که برابری را مفروض گرفته و فلسفه سیاسی خود را بر آن بنا کرده‌اند. کمتر کسی به برابری به‌عنوان یک موضوع فلسفی و ایمانی پرداخته است (Woldron, 2002: 44-45, 69).

هرچند پرسش از مبانی، ضرورت و رابطه برابری با سایر ارزش‌ها و امکان پایدارسازی آن و... از موضوعات اصلی بخش مهمی از اندیشه مدرن را به خود اختصاص داده است؛ اما کمتر به اساس و مبانی برابری انسان‌ها پرداخته‌اند. معمولاً آثار اندیشمندان، برابری را به‌عنوان هدف، مفروض گرفته‌اند و این متفاوت از برابری بنیادین یعنی برابری به‌عنوان موضوع اصلی تأملات نظری است. از جمله دلایل این کوتاهی، طاقت‌فرسا بودن چنین تأملاتی است. کمتر کسی مانند لاک پیدا می‌شود که برخلاف سنت و ادبیات مسلط کسانی همچون فیلمر، زحمت را بر خود هموار کرده، ایده‌های خود را ارائه دهد و خطرات آن را به جان بخرد (Woldron, 2002: 3-6, 22).

۲. الهیات؛ یگانه‌مبنای استوار برابری بنیادین

ایده لاک بر این است که تنها الهیات می‌تواند اساسی استوار برای برابری بنیادین (Theological Foundations of Basic Equality) فراهم کند و رهیافت‌های زیست‌شناختی و فلسفی در این راه کم‌توان و دچار معضلاتی هستند.

۲.۱. تحلیل زیست‌شناختی برابری بنیادین

توضیحات لاک نشان می‌دهد که زیست‌شناسی در توصیف برابری بنیادین انسان ناکارآمد است (Woldron, 2002: 111-113). مسئله این‌طور مطرح می‌شود که چطور می‌توان از گونه‌شناسی انواع جانداران قالبی از برابری را به دست آورد؟ تمایز انواع موجودات و مرز انسان بودن از کجاست؟ آیا این تمایز، ذاتی است یا نامینالیستی و ناشی از دسته‌بندی و قرارداد علمی بشر؟ لاک هدف دیگری را نیز از این تفحص

دنبال می‌کند و آن نشان‌دادن و دفاع از استدلال‌پذیری الهیات مسیحی است تا از این طریق همخوانی آموزه‌های مسیحیت با فلسفه و علم را روشن کند (Locke, 1997).

لاک در تحلیل زیست‌شناختی خود به این نتیجه می‌رسد که اگر در ریشه‌یابی تمایز انواع، هرکدام از دو طرف قضیه را بپذیریم با معضلاتی مواجه می‌شویم و در نهایت به برابری بنیادین نمی‌رسیم. اگر تمایز انسان از دیگر موجودات را ذاتی بدانیم دو مسیر را می‌توان تصور کرد: ۱- نابرابری زنجیره مخلوقات که از این نابرابری، می‌توان نابرابری انسان‌ها با هم و برتری برخی بر برخی دیگر را توجیه کرد. ۲- برابری زنجیره مخلوقات که در این صورت بهره‌برداری برخی از برخی دیگر مانند انسان از سایر موجودات چطور قابل توجیه است؟ این ناسازگاری می‌تواند توجیهی برای تسلط برخی از انسان‌ها بر برخی دیگر را فراهم کند. در طرف دیگر، اگر تمایز انسان از سایر انواع موجودات را نامینالیستی / قراردادی بدانیم - که لاک در کتاب سوم مقاله‌ای در باب فهم بشر چنین می‌نگرد- (Locke, An Essay Concerning Human Understanding, Book III & (v: opening paragraphs of the Second Treatise) به این نتیجه می‌رسیم که موجودات در یک زنجیره‌اند و منفصل نیستند و لذا با هم شباهت‌هایی در فیزیولوژی، هوش و عقل دارند. این نگرش مشکل تمایز ذاتی را ندارد؛ اما از طرف دیگر راهی به برابری بنیادین باز نمی‌کند (Woldron, 2002: 49-56).

۲.۲. تحلیل فلسفی برابری بنیادین

لاک توضیح می‌دهد که در تحلیل فلسفی اگر معیار تمایز انسان عقل است و نه صرف هوشمندی، مسائلی از این دست ایجاد می‌شود که عقل چیست؟ آیا سایر موجودات بهره‌ای از عقل ندارند؟ آیا زوال و ضعف عقل عامل خروج انسان از انسان بودن است؟ و... این معضلات، راه را بر برابری ذاتی و پایدار می‌بندد (Woldron, 2002: 59-60).

بدین نحو لاک نتیجه می‌گیرد از راه تحلیل فلسفی و زیست‌شناختی نمی‌توان راهی مطمئن و استوار به‌سوی برابری بنیادین پیدا کرد؛ بلکه این کلام خدا (الهیات) است که چنین توانی دارد؛ چراکه سوژه برابر تولید می‌کند و ماسوای انسان را ابژه او قرار می‌دهد. اما مسئله این است که الهیات چگونه و از کدام مبادی و موضوعات به برابری بنیادین راه می‌یابد؟

۳. خدا و خلقت برابر

لاک ثقل منازعه خود با نابرابری دانان/خواهانی مثل فیلمر را ایده صورت‌گونی انسان در سفر پیدایش و خلقت آدم و حوا و هبوط آنها قرار داده است و در پی پاسخ به این مسئله است که آیا انسان‌ها علی‌رغم تفاوت‌های طبیعی در جنسیت، قوم و نژاد و شأنت در خانواده و... در منظر خدا مساوی‌اند یا خیر؟ آیا برخی تابع برخی دیگرند یا نه؟ (Woldron, 2002: 21) همان‌طور که می‌دانیم این مسائل از مناقشات زنده جامعه مسلمانی از جمله در ایران نیز هست و در شکل‌دهی به فرهنگ، اقتصاد و سیاست بسیار مؤثر است. علت و اهمیت پرداختن لاک به بحث خلقت انسان که از جمله در کتاب اول رساله‌ای در باب فهم بشر بدان پرداخته است (Locke, 1971: Book I) در این است که همان‌طور که تاریخ مفهومی کوزلک تبیین می‌کند، تمرکز به مبادی موضوعات، هم درک درستی از سیر تحول و تبارشناسی مفاهیم و به تبع آن آرا و نظرات می‌دهد و هم امکان درک جدید از این موضوعات را فراهم می‌کند. ادیان ابراهیمی بر خلقت نخستین انسان تمرکز داشته‌اند و بر اساس نوع درک مفسران از متن مقدس در باب خلقت آدم و نسبت او اولاً با خدا و ثانیاً با حوا و آمدنشان به زمین ایده‌های متفاوتی ارائه شده است که از جمله در بحث برابری/نابرابری متبلور شده است.

لاک در محاجه با فیلمر، با توسل به متن مقدس، توضیح می‌دهد که خداوند انسان را برابر خلق نموده، چرا که او را به صورت خودش ایجاد کرده است. انسان اعم از آدم و حوا (زن و مرد) چهره خدا هستند (Woldron, 2002: 22). این صورت‌گونی به معنای سرایت ویژگی خلاقیت و عاملیت از خدا به انسان و در نتیجه آن، مالکیت مشترک زن و مرد بر زمین است. لاک قرائت سنتی فیلمری‌ها که مالکیت زمین را اعطای خدا به آدم/مرد می‌داند و در نتیجه زن بواسطه مرد می‌تواند دارایی داشته باشد را رد می‌کند. لاک با نقد ادبیات سنتی، به مفهوم‌شناسی کلماتی مانند men در کتاب مقدس اقدام می‌کند و معتقد است در خطاب الهی، این لغت به معنای انسان است و نه مرد؛ لذا مرد و زن هر دو تصویر خدا هستند. (Woldron, 2002: 123-124) همچنان که لفظ them در کتاب مقدس و داستان هبوط، مشیر به این است که خدا دنیا را به نوع انسان اعم از زن و مرد بخشیده است و نه صرفاً آدم/مرد. (Locke, 1988: 30)

این تصویر خدا بودن اولاً مویده برابری بنیادین است. ثانیاً امکان تمایز ذاتی انسان از سایر انواع جانداران که صورت خدا نیستند را فراهم می‌کند. تمایزی که توصیف آن از دست فلسفه و زیست‌شناسی بر نمی‌آید.

ثالثاً این صورت (شبهه) خدا بودن مشیر به خلاق بودن، سوژگی و در نتیجه فرمانروایی انسان ناشی از فضیلت و سلطه بر سایر جانداران است (Woldron, 2002: 121-123).

مسئله دیگر رابطه خَلقی آدم و حواست. در تفسیر سنتی امثال فیلمر، خلقت حوا فرع بر آدم و بواسطه اوست؛ لذا به طور طبیعی اقتداری مردانه در خانواده، جامعه و سیاست تولید می‌شود (V: 1991). (Filmer: 1991). لاک توضیح می‌دهد که در کتاب مقدس چنین آمده است که آدم، نیازمند یار مناسبی است که باید خلق کنم؛ لذا خلقت حوا مستقل بوده و وابسته به آدم نیست در نتیجه حوا فرع و تابع آدم نیست. این دو انسان به لحاظ طبیعی متفاوت هستند اما برابرند. این تفاوت‌ها نه تنها دلیل بر نابرابری نیست بلکه می‌تواند موید برابری هم باشد یعنی زن و مرد هریک توانایی‌های خاص خود را دارند. حوا اگرچه ممکن است طبق متن مقدس، از قسمتی از بدن آدم خلق شده باشد اما با وضعیت جسمی و ذهنی کاملی آفریده شده و ناقص نیست؛ بنابراین تقدم در آفرینش و... نمی‌تواند دلیلی بر نابرابری و برتری باشد (Locke, 1988: first treatise:52-55, second treatise:56).

مسئله سوم هبوط آدم و حوا به زمین است. نگاه سنتی به این مسئله عمدتاً سلبی و منفی است. این تفاسیر با اشاره به غضب و خسارت ناشی از گناه نخستین و شوربختی انسان ناشی از همراهی همیشگی با این گناه، معتقد است تنها با تحمل زندان دنیا و با اخلاق گرایی می‌توان راهی به بهشت بازکرد. دنیا محل ضیق شدید اختیار و آزادی و اعمال اراده انسان است. این نگرش در نتیجه، به نفی حق و عاملیت شهروندان در حوزه قدرت و سیاست می‌انجامد و نظم شاهی تولید می‌کند.

تفسیر مقابل، نگاه مثبت و ایجابی به ورود انسان به زمین دارد. خداوند با اعطای عقل و اختیار به انسان، در همین دنیا به مثابه مزرعه، امکان ساختن بهشت را فراهم کرده است. مزرعه‌ای که انسان‌ها حق مشترک بر آن دارند تا با اختیار آبادش کنند؛ لذا هبوط خسران نیست بلکه تجربه انسانی برای ساختن است. آموزه‌هایی مانند نفی خودکشی و دیگرکشی، حفظ طبیعت و... موید این نگاه به دنیا است. این تفسیر دوم حقوق مدار است، سازنده وجه شهروندی است و قدرت و حاکمیت را به همه انسان‌ها متصل می‌کند.

لاک ادله الهیاتی دیگری در نقد و نفی پدرسالاری (Patriarcha) و مردسالاری فیلمری ارائه می‌کند. در اندیشه او متکی بر شریعت مسیحی، زن دو وجه دارد. یکی زن به عنوان زن که الزاماً به معنای همسر نیست و دیگری زن به عنوان همسر. همسری وجه ذاتی زن نیست بلکه یک قرارداد است. به همین دلیل درآئین

ازدواج در مسیحیت حق طلاق به زن داده شده است. اگر همسر بودگی ذاتی بود طلاق با آن منافات داشت؛ بنابراین خانواده ناشی از یک قرارداد است و نمی‌توان هستی زن را منحصر در خانواده و نقش همسری و مادری آن کرد. لاک در واقع در پی حل پارادوکس نقش خانوادگی زن و نقش سیاسی او در سنت فکری الهیاتی و روشن کردن عدم ضرورت حذف یکی به خاطر دیگری است. بدین سان پایه‌های پدرسالاری را در خانواده و سیاست به چالش می‌کشد. تفسیر کلاسیک فیلم‌ها مبتنی بر خلقت واسطه‌ای و وابسته زن و لذا اطاعت او از مرد، تولید قدرت مردانه از نوع پدرسالاری و مردسالاری می‌کند. در مقابل در دوره جدید از جمله در جریان‌های رادیکال چپ مارکسیستی و فمینیستی می‌خواسته‌اند پارادوکس را با به حاشیه راندن خانواده حل کنند. لاک تلاش دارد بدون نفی سنت خانواده و بدون مخالفت با الهیات، بنیان خانواده را بر قرارداد و رضایت ناشی از برابری قرار دهد (Woldron, 2002: 40). هرچند مرد و زن دارای تفاوت‌های طبیعی زیست‌شناختی هستند، اما هر دو صورت خدا و لذا مخلوق برابر او و در اراده و خواست مساوی‌اند. ادبیات مقدس نیز مشیر به این است که حق مادر و پدر بر خانواده برابر است اگر نگوئیم که مادر برتر است (Locke, 1988: first treatise:61, 55, second treatise:52).

دلیل حقوقی دیگر لاک، مستند به قضیه میراث شکست خورده‌گان در جنگ است. لاک در رساله دوم اشاره می‌کند که در جنگ‌ها دارایی همسر مردی که شکست خورده است بر خلاف دارایی خود او، به طرف پیروز منتقل نمی‌شود؛ یعنی مرد شکست خورده از دارایی زنش محروم نمی‌شود. این بدین معناست که سرنوشت و دارایی زن مستقل از مرد و مالکیت اوست و مرد واسطه مالکیت زن نیست. استدلال دیگر لاک مبتنی بر برابری زن و مرد برای حضور در آیین‌های مذهبی کلیسا و سخنرانی در آن است. آنجا که به حکم سن پل مبنی بر حجاب زنان در کلیسا اشاره می‌کند (مکاسلند، ۱۳۸۹: ۳۶). لاک این حکم سن پل را تاریخی و مختص به آن خانم خاص و در آن قضیه به خصوص می‌داند و نه همه بانوان. لاک ادبیات جنسیتی در عبادت و حضور در آیین‌های کلیسا را نقد می‌کند. معرفی شدن برخی زنان به‌عنوان قدیس نیز برابری زن با مرد در امکان اتصال به روح القدس را نشان می‌دهد (Woldron, 2002: 36).

از طرف دیگر خود فیلم هم نقش پدر و مادر در خلقت را از نوع واسطه‌گری می‌داند و این که انسان وصل به خداست و خلقت او متکی به پدر و مادر نیست. خلقت فرزندان متصل به خدا و مسئولیت آنان در برابر خداست. این خود نقدی بر پدرسالاری فیلم است. لاک بدین سان با استدلال‌های الهیاتی تلاش دارد

سنت مردسالاری و پدرسالاری و اقتدار سیاسی مردانه را به نقد کشیده و بنیانی بر برابری ذاتی زن و مرد و پدر و مادر اقامه کند (Woldron, 2002: 32). برابری و خانواده را می‌توان در کنار هم داشت. هم نقش خانوادگی را ایفا کرد و هم برابری و آزادی زن را به او برگرداند چراکه قرارداد همسری و هر قرارداد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در عرض هم هستند و نه در طول یکدیگر.

همان‌طورکه توضیح داده شد و براساس بصیرت کوزلک، تحول معنایی مفهوم صورت‌گونگی، تحول در مفاهیم دیگر را سبب شده است و البته این تحول، خود محصول تحول امر واقع اومانیستی در غرب است. چنین تفسیری از رابطه خدا و خلقت انسان در ادبیات لاک، تصویری متفاوت از انسان، دنیا و سیاست تولید می‌کند. در این منظر، انسان که تصویر خداست، سه ویژگی دارد؛ اولاً عالم به خود و جهان است که ناشی از تعقل می‌باشد. یعنی همه انسان‌ها از یک عقلانیت ذاتی (Corporeal Rationality) برخوردارند (Woldron, 2002: 71-76, 79). ثانیاً عاملیت یعنی توان و اراده ساختن دارد و این ساختن تا عهد ظهور منجی تعلیق نمی‌شود؛ لذا لاک از بازگشت مسیح بحثی نمی‌کند و می‌گوید چون مسیح غایب شده است و از طرفی ما باید خود را اداره کنیم لذا انسان وارد قرارداد با سایر هموعان می‌شود. ثالثاً انسان دارای کرامت و فضیلت است و لذا سلطه کسی را نمی‌پذیرد؛ بنابراین انسان موجودی ذاتاً برابر، خودبنیاد و آزاد است و مسئولیت اخلاقی کار خود را می‌پذیرد (Woldron, 2002: 52, 108). توضیح بیشتر این که در یک تحول معنایی از هبوط، حضور انسان در زمین فرصتی برای نمایاندن خلقت خاص و برتر انسان است. یعنی خدا خواست فرصتی فراهم کند تا ودیعه‌های خود به انسان به ظهور برسد. چرا که از هستی خود به او داد که همان معنای صورت‌گونگی است. خداوند عالم است؛ لذا عقل را به انسان هدیه کرد تا بشناسد. خداوند اراده دارد به انسان هم اراده داد. خداوند خالق است و به انسان هم خلاقیت داده است تا بهشت خود را در زمین بسازد. این رابطه خدا و انسان، عام است و منحصر در جنسیت یا افراد خاصی نیست. این رابطه، مبنای حقوق طبیعی و برابر است.

۴. فهم دموکراتیک، برابری و فضیلت

یکی از پارادوکس‌های دیرپای تاریخ اندیشه و الهیات، از رابطه دانش با مردم‌سالاری، و فضیلت با برابری تولید شده است و به سنت الهیاتی نیز جهت داده است. اندیشه لاک تلاش دارد این پارادوکس را برطرف

کند. ایده لاک چنین است که بنیان دموکراسی درست و پایدار بر فهم دموکراتیک (Democratic Intellect) استوار می‌شود. این ایده دارای بنیانی الهیاتی است (Locke, 1997: 57, 143).

اولاً انسان بودن انسان یعنی وجه ممیزه نسبت به سایر انواع، به توانایی علمی اوست؛ یعنی توانمندی توضیح اشیا (علم به اشیا). این ویژگی، بنیان صورت خدا بودن انسان است (Woldron, 2002: 1-4).

ثانیاً اصالت در برابری است و تفاوت، امری فرعی است. در نظر لاک تفاوت در طبقه، شان و حتی در عقلانیت، یا اموری تاریخی هستند که ناشی از تفاوت فرصت، امکانات و هوشمندی مشروع و نامشروع ایجاد شده‌اند و یا اموری طبیعی‌اند مثل تفاوت‌های جنسیتی مرد و زن؛ لذا هیچ یک ذاتی انسان و دلیل بر نابرابری نیستند. ثالثاً این برابری، برابری ریاضی نیست؛ بلکه به علت‌های تاریخی، در چگونگی اعمال سوژگی و استفاده از این عاملیت و اختیار، تفاوت‌هایی ایجاد شده است که به‌صورت فضیلت نمود پیدا می‌کند. این‌ها بدین معناست که توان علمی و عقلی، یعنی قدرت انتزاع و تفکر، از جمله توانمندی استدلال بر وجود خدا و شناخت الزامات انجام دستورات او، شباهت آستانه‌ای و وجه مشترک انسان‌هاست که بین این شناخت و قوانین کاربردی برای اداره جهان رابطه برقرار می‌کند. این ویژگی مشترک هرچند دارای محدودیت است، اما این ودیعه الهی، الزامات یک زندگی خوب و آگاهی راستین را در اختیار همه انسان‌ها قرار می‌دهد. کرامت انسان ناشی از این عنصر مشترک و لذا مبنای برابری بنیادین انسان‌هاست و فضیلت، مبنای تفاوت و فرع بر کرامت است (Locke, 1983: 46, 1988, second treatise:54, Woldron, 2002: 66, 76-83).

می‌دانیم که کسانی همچون ارسطو تفاوت در فراغت را عامل تفاوت در فضیلت می‌دانند (پروانه، ۱۴۰۰: ۱۵۱). تفاسیر کلاسیک، دانایی و عقلانیت را کالایی غیرعمومی و بعضاً برخوردار یا عدم برخوردار آن را امری ذاتی و یا حداقل دارای تفاوت‌های شدید دانسته و در کنار تفاوت در خلقت، زمینه‌ای برای نابرابری می‌دانند. اما لاک معتقد است هرگونه مفهوم از پیش آماده درباره گونه انسان مردود است. صورت‌بندی موجودیت بر اساس شباهت‌ها تنها در پرتو حقایق تئولوژیک قابل‌تبیین و دفاع است (Woldron, 2002: 81, 86-87).

حل پارادوکس علم سالاری و مردم‌سالاری، مشکل‌ترین مسئله سر راه برابری بنیادین است؛ لذا بعضاً برخی مواضع متفاوت در ادبیات لاک هم دیده می‌شود. گاهی به توده مردم حمله می‌کند به همین دلیل به او

برچسب غیردموکراتیک بودن زده‌اند و گاهی فیلسوفان را مغرور دانسته و اینکه توده مردم در امور سیاسی از دانشمندان قابل اطمینان‌تر هستند (Woldron, 2002: 86-87).

جان لاک برای مرتفع نمودن پارادوکس علم و دموکراسی از استعاره عینک استفاده می‌کند و توضیح می‌دهد که علوم و عالمان چیزی بیشتر از آنچه مردم عادی می‌بینند نمی‌بیند. با این تفاوت که علم و عالم شفاف تر می‌بینند و مردم برای شفاف‌تر دیدن نیاز به عینک علم دارند، ولی بدون عینک نابینا نیستند. چه‌بسا عینک باعث خطا هم بشود.

عینک ابزار است و ارزش و درستی آن به سودی است که می‌رساند. تجربه و اخلاق که در اختیار همه مردم است مبنای داوری درباره عینک علم است. حتی برخی بدون عینک بهتر می‌بینند و چه‌بسا عینک باعث مشکلاتی بشود. مثلاً ایده‌های عالمان بسیاری، نتایج ناگواری به همراه داشته است؛ لذا لاک به غرور و خطاهای علمی دانشمندان طعنه می‌زند و یا گفته می‌شود که علوم ریشه‌های ناشناخته‌ای دارند و فقط مختص دانشمندان نیست؛ یعنی مراجع آکادمیک، تنها ابزار دانستن نیست. بدین صورت علم، وجه عمومی و پایولار پیدا می‌کند؛ بنابراین داوری نهایی در باب علم را باید به تک‌تک افراد و شهروندان واگذار کرد؛ این یعنی دموکراتیک شدن علم. بدین سان این پارادوکس با دیالوگ بین مردم و علم حل می‌شود؛ لذا در ایده لاک تا "فهم دموکراتیک" درک و پذیرفته نشود دموکراسی نیز خوب فهم نمی‌شود. این شیفت پارادایمی در انسان‌شناسی و سیاست‌شناسی مدرن بسیار اهمیت دارد. به همین دلیل لاک تفاوت و طبقاتی شدن دانش را نه امری ذاتی بلکه عمدتاً تاریخی و ساختاری می‌داند. ایده لاک، علم را یک ابزار می‌داند؛ لذا تقدس و اتوریته کلاسیک را ندارد. به لحاظ هستی‌شناختی، همه انسان‌ها سطحی از دانش دارند و به لحاظ هنجاری همه انسان‌ها مسئولیت دارند در مورد مسائل خود بیاندیشند چرا که ودیعه و خواست خداوند است. دانشمندان به واسطه ویژگی‌هایی چون نقدناپذیری، شهرت، مصلحت‌جویی، عدم کمک به فرودستان فاقد فرصت و ... در معرض خطاهای علمی و اخلاقی‌اند و داعیه‌داران علم، بیشتر متأثر از دانش عمومی‌اند؛ لذا برتری‌خواهی علمی قابل تشکیک و نقد است (Woldron, 2002: 89-92, 101-107).

لاک این چنین با پناه بردن به الهیات، با نقد تفاسیر کلاسیک و سنت تخطئه مردم و عوام، به دفاع از مردم و دموکراسی برمی‌خیزد. ایده لاک، هم می‌تواند از دموکراسی دفاع کند و هم علوم انسانی تأسیس کند. به همین دلیل او تجدد را معجزه مسیح می‌داند.

والدرون بر همین مبنا درک امثال مک فرسون از لاک را آنجا که می‌گوید لاک، اعتقادی به زندگی عقلانی مردم عادی ندارد را نقد می‌کند و توضیح می‌دهد که این، ایده اصیل لاک نیست بلکه وی می‌خواسته است این ایده را به بحث بگذارد. ایده اصلی لاک دفاع از فهم دموکراتیک و عمومی است (Woldron, 2002: 85-86).

۵. ماهیت اینترنتال الهیات؛ علت توانمندی و فراگیری

لاک به ما می‌آموزد که چگونه متکلمین سنتی همچون فیلمر با ترکیب ساده کلمات و اصطلاحات در ادبیات و آیات متن مقدس و چیدمان فرصت طلبانه قطعات مختلف الهیاتی، استدلال‌های الهیاتی را به خطا برده‌اند. امثال فیلمر بدون توجه به زمینه و نقش منطقی کلمات متن مقدس، آنها را به کار می‌برند؛ درحالی‌که خدا متفاوت از قواعد زبان و ادبیات مورد استفاده ما سخن می‌گوید؛ لذا باید یکپارچگی استدلال در ادبیات متن و الهیات مقدس را مورد توجه قرار داد (Locke, 1988: first treatise:20, Woldron, 2002: 190-193).

نکته مهم دیگر این است که قدرت و توانمندی استدلال‌های الهیاتی از جمله ایده‌های لاک به ماهیت اینترنتال این ادله و ارجاعات برمی‌گردد. در مقابل، علت عدم توفیق تاملات فلسفی کسانی همچون رالز در نمایاندن برابری بنیادین در این است که اولاً از توصیف عبور کرده‌اند و ثانیاً استدلال آنها وجه اکسترنال دارد و نه اینترنتال. این توانمندی اینترنتال بودن احتجاجات امثال لاک ناشی از الهیاتی بودن آنهاست. به همین دلیل کسانی همچون مک‌اینتایر رویکرد الهیاتی در پیش گرفته‌اند (Woldron, 2002: 45-48).

توضیح اینکه احکام دینی دو گونه‌اند؛ ۱- برخی خود بنیاد هستند بدین معنا که اگر خداوند هم نمی‌گفت انسان می‌توانست به آنها حکم کند. این‌ها از نوع اینترنتال هستند یعنی توجیهشان در خود آنهاست مانند ده فرمان موسی از جمله نفی قتل نفس. ۲- احکامی که اعتبارشان به اعتبار فرمان دهنده (خدا) است و انسان خود به خود به آنها راه ندارد. این‌ها از نوع احکام اکسترنال هستند مانند داستان خضر و موسی و یا فرمان خروج از مصر. احکام اینترنتال توجه (Attention) عقل مخاطب را به موضوع جلب می‌کند، لذا هم دارای توصیف است و هم دارای تجویز و بین هست و باید رابطه برقرار کرده، وجه سوژگی را تقویت می‌کند. در ادبیات دینی از این دو، تعبیر به احکام مولوی و ارشادی نیز کرده‌اند. اعتبار احکام مولوی به مولی است و احکام ارشادی معنا و توجیهی با خود دارد و در واقع برای توجه دادن عقل و تأیید بر خرد است.

نکته مهم دیگر این که این وجه اینترنتال، توان تسری ایده خود در بین غیر دینداران و غیر معتقدان را نیز دارد اما احکام اکسترنتال را نمی توان در بین غیر مومنان تسری داد و پایدار کرد (Woldron, 2002: 45-48).

وجه خود بنیادی احکام اینترنتال از جمله در ایده لاک، وجه اخلاقی تری نیز به آن می بخشد چرا که سوژه، توجیهی درونی برای آن می یابد و دموکراسی اخلاقی تولید می کند. این همان ایده لاک است که تحقق قرارداد را برای بهزیستی می داند و متفاوت از برابری رالزی است که مبتنی بر تساوی در سود و انصاف و بر مبنای نفع شخصی می باشد و متفاوت از قرارداد هابزی که مبتنی بر سود شخصی بر مبنای امنیت است (Woldron, 2002: 45-48).

۶. وجه تجویزی برابری؛ رضایت، قرارداد و نظم سیاسی

ایده و ادبیات لاک، مشیر به این اصل است که نظم سیاسی تنها بر پایه رضایت همه شهروندان برابر، مشروعیت دارد. فهم دموکراتیک، مسئولیت و سوژگی همه انسان ها بواسطه این است که همه مخلوق برابر خدا و به صورت او هستند و دین خدا همه فهم است (Locke, 1998: first treatise: 83, 157). در نظر لاک قانون طبیعی و حقوق طبیعی که مبنای اداره و سیاست است از سوی خداوند است و راه دسترسی به این قانون و حقوق، عقل انسان است. این امر فرایندی در بستر زمان است که در هر عصری در قالب استدلال های اخلاقی نشان داده می شود. البته مجالس تقنینی، فردگرایی در تفسیر قانون طبیعی را تعدیل و اخلاقی می کند (Locke, 1988, second treatise: 132, 136, 139-140, 150, Woldron, 2002: 132-133).

بر مبنای الهیات لاک، فرد انسانی حتی با رضایت خودش نمی تواند اقتداری علیه زندگی خودش داشته باشد چرا که انسان برای رضایت خدا ساخته شده است و این حق را ندارد که رضایت هیچ انسانی حتی خود را بر رضایت خالق خود اولویت دهد. لاک در رساله دوم توضیح می دهد که قدرت سیاسی مردم ناشی از اعطای الهی به آنان است و انسان حق ندارد حاکمیت مطلقه را به کسی دیگر واگذار کند (Locke, 1988, second treatise: 23, 6, 135, 42-43, 222, Woldron, 2002: 142, 131, 135, 197).

کسانی همچون والدرون معتقدند که بحث لاک در باب مشروعیت از جمله در رساله دوم که معمولاً با اشاره گاه به گاه به دین است نشان می دهد که در نظر او مشروعیت سیاسی به طور کلی و کامل نباید سکولار باشد (Woldron, 2002: 211-212).

نکته مهم دیگر این است که در نظر لاک، برابری سیاسی در دو حوزه بنیادین و تصمیم‌گیری و اداره قابل تفکیک است. برابری بنیادین مبنای رضایت و قرارداد در نظم سیاسی است. اما در حوزه تصمیم‌گیری، اصل برابری نه با اصرار بر نتایج مساوی بلکه با تعریف دامنه منافع است که مورد بررسی قرار می‌گیرد، لذا اصل شایستگی حاکمان پررنگ می‌شود. بدین معنا که لاک به تفاوت‌هایی نظیر برتری، شایستگی و فضیلت در تصدی قدرت سیاسی توجه دارد. البته این فضائل و ویژگی‌ها تنها از طریق مفهوم رضایت، مشروع است و اهمیت دارد چرا که فضیلت سیاسی ذاتاً پایه‌ای برای قدرت نیست؛ بنابراین توافق و رضایت واسطه ضروری میان توانایی و فضیلت یا وضعیت برتر سیاسی است. رضایت شهروندان، با هم برابر است (Woldron, 2002: 134-135).

برخی شارحان جان لاک آرای در نقد به ایده برابری لاک و حوزه‌های مرتبط با آن دارند؛ (فالكس، ۱۳۷۶: ۹۰) اما والدرون معتقد است این افراد بین لاک فیلسوف و لاک رساله‌نویس تفکیک قائل شده و عمدتاً بر وجه دوم وی متمرکز شده‌اند. والدرون این درک و رویکرد را خطا می‌داند و معتقد است این پارادوکس ظاهری قابل حل شدن است هرچند کار دشواری می‌نماید. ایده اصلی و ذاتی لاک از جمله در آثارش، تساوی‌گرایی (Egalitarianism) است و برخی آراء و کنش‌های سیاسی او مثلاً در باب مالکیت، بردگی، عدم حق رای زنان و کارگران و... وجه تاریخی و نه ذاتی و اصلی آراء اوست (Woldron, 2002: 40). البته نمی‌توان وجوه محافظه کارانه لاک متناسب با سنت‌های فکری، اجتماعی و اقتصادی زمانه‌اش را نادیده گرفت و نباید انتظار داشت با آزادی کامل، وجوه رادیکال ایده‌های خود را همه جا جاری کند. چنان‌که در برخی مواضع وی نوعی سازش کاری با سنت حاکم را می‌بینیم. اما این مواضع و آراء تاریخی، ایده اصلی او را مختل نمی‌کند (Woldron, 2002: 32-36, 126, 116, 205-206).

نتیجه‌گیری

براساس نظریه تاریخ مفهومی کوزلک روشن می‌شود که چطور تحول معنایی در مفهومی پایه‌ای مانند صورت‌گونی انسان در اندیشه و ادبیات متفکرانی مانند لاک، زنجیره‌ای از تحول در دیگر مفاهیم را سبب شده و در ساختن تجدد ایفای نقش می‌کند. ازسوی دیگر این تحول مفهومی، خود برآمده از زمینه‌ها و رویدادهای آستانه تجدد در غرب است.

به طور خلاصه ویژگی‌های تامل الهیاتی و اندیشه لاک مبتنی بر ایده کلاسیک صورت‌گرایی انسان نسبت به خدا در این است که اول: برخلاف بسیاری که برابری را مفروض گرفته‌اند، وی به توصیف آن پرداخته است. دوم: توضیح می‌دهد که تحلیل‌های زیست‌شناختی، نامینالیستی و فلسفی درباره برابری انسان دچار اختلافاتی است و تنها الهیات و ادبیات مقدس از عهده توصیف و پایدارسازی برابری بنیادین/خلقی برخوردارند. سوم: لاک برابری را بر رابطه انسان و خدا و با ادبیات مقدس سفر پیدایش و داستان ورود به زمین توصیف می‌کند. انسان - اعم از آدم و حوا، زن و مرد - چون به صورت خدا خلق شده، دارای علم، خلاقیت و کرامت است و ساختن دنیا نمود بندگی‌اش نسبت به خداست؛ لذا همه انسان‌ها خلقتی برابر دارند و نابرابری‌ها و فضیلت‌ها اموری تاریخی‌اند. بدین طریق لاک قرائت‌های نابرابری جویانه الهیات کلاسیک را مورد نقد قرار می‌دهد. چهارم: لاک پارادوکس دیرینه علم‌سالاری و مردم‌سالاری را مبتنی بر همین رابطه خلقی و برابر انسان‌ها با خدا و با مفهوم فهم دموکراتیک مرتفع می‌کند. پنجم: وی این توصیف برابری بنیادین را مبنای حق شهروندی عام و تجویز رضایت و قرارداد در نظم سیاسی قرار می‌دهد. این برابری بنیادین مبنای آزادی‌ها و حقوق مدنی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شهروندان است.

این درک از ایده و ادبیات لاک نشان‌گر این است که مهم‌ترین اندیشه‌ها و بنیان‌گذاران تجدید سیاسی، منصرف و بی‌نیاز از الهیات نبوده‌اند. از جمله دموکراسی که مبتنی بر اصل برابری بنیادین است پایه‌های مستحکمی از درون الهیات پیدا می‌کند. این برخلاف تصور اغلب غرب پژوهان متقدم از جمله در ایران معاصر است که ریشه در عدم آگاهی درست و عمیق از ریشه‌های تئولوژیک اندیشه این اندیشمندان دارد. بهره این مقاله این است که به مبانی هستی‌شناختی به‌ویژه داستان آفرینش انسان و نسبت او با خدا در ادبیات الهیاتی خود توجه ویژه داشته باشیم؛ چراکه نوع تفسیر از این آفرینش و رابطه خلقی انسان با خدا و نسبت آدم و حوا در این رابطه، نقش بنیادینی در ساختار الهیاتی دارد و مسیر اقتصاد، فرهنگ و سیاست را می‌سازد؛ لذا این مقاله می‌تواند فرصت مطالعات مقایسه‌ای و انتقادی بین الهیات و ادبیات ادیان ابراهیمی را فراهم آورد تا به این مسئله پرداخته شود که چرا با وجود اشتراک در ایده صورت‌گرایی انسان، مسیرهای متفاوتی ساخته شده است.

ایران معاصر به اقتضای مواجهه با مقولات مدرنی همچون دموکراسی که مبتنی بر برابری است نیازمند تأملات فکری بوده و هست تا راهی به حل معضلات حقوقی و سیاسی باز کند. به نظر می‌رسد در این راه

الهیات می‌تواند نقش اساسی ایفا کند و راهی بسازد و در این راه، گفتگوهای انتقادی تئولوژیک بین ایده و ادبیات ادیان ابراهیمی از یک سو و بین الهیات و دیگر حوزه‌های اندیشه سیاسی می‌تواند راه‌گشا باشد.

منابع:

- قرآن کریم.
- ابن بابویه محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۴۱۶ق). التوحید. تصحیح سید هاشم حسینی تهرانی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- ابن حنبل، احمد (۱۳۸۹). مسند احمد، بیروت: دار صادر.
- بحرانی، مرتضی و همکاران (۱۴۰۱). کاربست تاریخ مفهومی در فهم اندیشه و کنش سیاسی، دوفصلنامه علمی پژوهش در سیاست نظری، ش ۳۲.
- پروانه، محمود (۱۴۰۰). نسبت فضیلت و ثروت در فلسفه اخلاق و سیاست ارسطو، انسان‌پژوهی دینی، ش ۴۵، ص ۱۵۳-۱۳۹.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۷۱). دیوان حافظ. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: اساطیر.
- زمخشری، ابی القاسم محمود بن عمر بن محمد (۱۳۹۱). تفسیر الکشاف.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۸). تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- فالکس، کیث (۱۳۷۶). شهروندی، ترجمه محمدتقی دل‌فروز، تهران: کویر.
- کتاب مقدس: عقد عتیق و عهد جدید (۱۳۸۰). ترجمه فاضل خان همدانی، ویلیام گلن و هنری مرتن، تهران: اساطیر.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۸). اصول کافی، تصحیح علی‌اکبر غفاری، تهران: اسلامیه.
- کوزلک، راینهارت (۱۴۰۱). تاریخ مفهومی: بنیان‌های نوین نظریه تاریخ، ترجمه عیسی عبدی، تهران: فرهامه.
- گیلسپی، مایکل آلن (۱۳۹۸). ریشه‌های الهیاتی مدرنیته، ترجمه زانبار ابراهیمی، تهران: پگاه روزگار نو.
- لاهیجی، شمس‌الدین محمد (۱۳۹۳). مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز. تصحیح محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: زوار.
- مکاسلند، ورنن اس (۱۳۸۹). صورت خدا از نگاه پولس. ترجمه محمدکاظم شاکر و فاطمه سادات موسوی، دوفصلنامه هفت‌آسمان، شماره ۴۶، ص ۴۵-۳۵.
- مولانا، جلال‌الدین (۱۳۸۶). فیه مافیه، تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، تهران: نگاه.
- مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد (۱۳۹۷). مثنوی معنوی. دفتر ۴. مقدمه و تصحیح محمدعلی موحد، تهران: هرمس.

-
- Barth, K. (1958). Church Dogmatics III/1. T&T Clark.
 - Chittick, W. C. (1989). The Sufi Path of Knowledge. SUNY Press.
 - Clines, D. J. A. (1968). The Image of God in Man. Tyndale Bulletin, 19, 53–103.
 - Filmer, Robert (1991). Patriarcha and Other Writings ed. Johann P. S ommerville, Cambridge: Cambridge University Press.
 - Grenz, S. (2001). The Social God and the Relational Self. Westminster John Knox.
 - Kilner, J. F. (2015). Dignity and Destiny: Humanity in the Image of God. William B. Eerdmans.
 - Locke, John (1971). An Essay Concerning Human Understanding, ed. P. H. Nidditch, Oxford: Clarendon Press.
 - _____ (1988). Two Treatises of Government ed, Peter Laslett. Cambridge: Cambridge University Press.
 - _____ (1983). A Letter Concerning Toleration .ed. James Tully. Indianapolis: Hackett Publishing.
 - _____ (1997). The Reasonableness of Christianity, as Delivered in the Scriptures, Bristol: Thoemmes Press.
 - McFadyen, A. (1990). The Call to Personhood. Cambridge University Press.
 - Middleton, J. R. (2005). The Liberating Image: The Imago Dei in Genesis 1. Brazos Press.
 - Nasr, S. H. (1997). The Garden of Truth. HarperOne.
 - Westermann, C. (1984). Genesis 1–11: A Commentary. Fortress Press.
 - Woldron, Jeremy (2002). God, Lock and Equality; Christian Foudations of John Locks Political Thought, Cambridge: Cambridge University Press.
 - Wolff, H. W. (1974). The Anthropology of the Old Testament. Fortress Press.